

به سوی امنیت کثرت‌گرا و گسترده*

مؤلف: جوکو هورو

تاریخ ارائه: ۱۳۸۳/۲/۷

مترجم: موسی موسوی‌زنوز

تاریخ تأیید: ۱۳۸۳/۲/۲۱

چکیده

در دهه‌های پایانی قرن بیستم و در طلیعه قرن جدید، امنیت به ویژه در جوامع اروپایی، معانی جدید و حوزه‌های گسترده‌تری نسبت به تلقی سنتی یعنی «امنیت نظامی» یافته است. این تحول عمدتاً به این معناست که دیگر حوزه‌های روابط اجتماعی و سیاسی نیز از اهمیتی امنیتی برخوردار شده‌اند. بر این اساس توسعه مفهوم امنیت نه به معنای تسری بعد نظامی به دیگر حوزه‌های روابط بین‌الملل بلکه به منزله انعطاف‌پذیر شدن هسته سخت امنیت در برابر اشکال و ابعاد نوین امنیت‌سازی است. به این معنا افزایش قلمرو شمول مفهوم امنیت، تحولی نظری است که متعاقب تحولات بین‌المللی از جمله فروپاشی نظام دوقطبی و پایان جنگ سرد صورت پذیرفته و بر ارتباط میان مفاهیم جدیدی همچون «امنیت نرم» و «هسته امنیتی» ابنتا یافته است. در نتیجه، وجه نظامی امنیت، هسته سخت این مفهوم را شکل داده و پیرامون آن را حوزه‌های خاص امنیت همچون امنیت زیست‌محیطی فراگرفته‌اند و آن را منعطف کرده‌اند. در این چارچوب مقاله حاضر بر آن است که تفسیر کثرت‌گرا و موسع از مفهوم امنیت بر مبنای نظریه کنش کلامی شکل می‌گیرد و مسایلی همچون حیثه شمول امنیت، موضوع امنیت، عامل امنیت و مفسر امنیت را در دستور کار خود دارد.

کلید واژه‌ها: امنیت توسعه یافته، گفتمان کثرت‌گرا، کنش کلامی، سازه‌گرایی

مقدمه

مباحث امنیتی به ویژه هنگامی که از «سیاست امنیتی» بحث می‌شود، همواره در بطن نظریات مربوط به نظامی‌گری سامان یافته‌اند زیرا این حوزه معمولاً به امنیت نظامی دولت مربوط می‌شود. به علاوه، برخی از صاحب‌نظران، نویسندگان را از بسط امنیت برحذر داشته و از آنان خواسته‌اند با هشدارهای خود نسبت به نظامی شدن این مسایل، فضای جامعه را امنیتی نکنند. (۱)

این اخطار خصوصاً زمانی می‌تواند موجه باشد که امنیتی کردن برخی فعالیت‌ها یا حتی بخشهایی از جامعه بر اساس الگوهای چون ایمن‌سازی نظامی صورت پذیرد که دارای ویژگی‌هایی چون «عمودی»، «بیرونی» و «زورمدارانه» است. در چنین صورتی، موضوع ایمن‌سازی از سوی نوعی نیروی بیرونی مورد تهدید قرار می‌گیرد که باید با استفاده از روشهای کمابیش زورمدار یا خشونت‌آمیز حذف شوند. چنین نظریه‌ای، ضرورتاً نه به امنیت طبیعی بلکه به امنیت اکتسابی اشاره دارد. یعنی امنیتی که نه از خود مقوله امنیت بلکه از یک منبع بیگانه یا خارجی نشأت می‌گیرد.

طی دهه نود میلادی بحث بر سر امنیت در اروپا، معانی جدیدی به خود گرفته است. البته شاید نتوان ادعا کرد که این معانی جدید نشانگر تغییری کیفی نسبت به آن دسته از معانی نظامی‌اند که طی سالهای پیش از اواسط دهه هشتاد با مفهوم امنیت همراه بوده‌اند. این بدان معناست که «امنیت» دیگر مفهومی نیست که تنها تأمین‌کننده اهداف فعالیت‌های نظامی باشد. در اواسط دهه نود اشکال گسترده «امنیت»، اگر نه در قالب تکوین تعریف جدیدی از مفهوم کلی آن، حداقل از لحاظ نحوه توصیف، مورد پذیرش قرار گرفت. (۲)

نیاز به اراییه تعریف مجددی از امنیت، اساساً نیازی عملی بود که البته نشانه‌ای از نیاز به تحول نظری را نیز در کنار خود داشت. پیش از تخریب دیوار برلین، گفتمان «امنیت» عمدتاً معطوف به واژه‌هایی چون نظام دوقطبی، واقع‌گرایی سیاسی و «تفکر امنیتی دولت - محور»^۱ بود. بدون اینکه بخواهیم کاربرد سایر واژه‌ها را در چنین گفتمانهایی انکار کنیم، باید بپذیریم

که چنین استفاده‌ای بسیار محدود بوده است، خصوصاً اگر فرض کنیم که باید بین تمامی این واژه‌ها تفاوت قایل شد. حداقل آنکه نقش ایالات متحده و اتحاد شوروی در جهان دوقطبی، به عنوان چارچوب «واقعیت سیاسی»^۱ در نظر گرفته شده‌اند. پیدایش این گفتمان امنیتی جدید، نه ناشی از تجزیه تحلیل‌های نظری امنیت، بلکه به واسطه تغییر در اوضاع و احوال و واژگان در عرصه عمل سیاسی بود. به همین دلیل، ظهور گفتمان جدید ضرورتاً به معنای تحول نظری در مطالعات امنیتی نبود.

هرچند تغییر قابل ملاحظه‌ای در مبنای گفتمان نظری رخ نداده بود، اما تغییر در شرایط عملی سیاست جهانی موجب تغییر در تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیریهای مبتنی بر «نظریه قدیم» شد. شکل‌گیری مفاهیم جدید «چندقطبی بودن» و «تک قطبی بودن» خود مقدمه مجموعه‌ای از اقدامات نوین در هر دو سطح نظری و عملی محسوب می‌شود. نظریه قدیم و داده‌های جدید به نتیجه‌گیریهای نوینی انجامید.

الف. به سوی امنیت گسترده

بسیاری از مطالعات اگرچه معنای موسعی به امنیت داده‌اند، اما توسعه یا گسترش امنیت را مترادف با نظامی کردن سایر حوزه‌ها یا بخشهای غیرنظامی جامعه دانسته‌اند.^(۳) حرکت به سوی پذیرش قلمرو وسیعتری برای مفهوم امنیت کند بوده است و به همین دلیل مفهوم نظامی دولت - محور جنگ سرد هنوز هم به قوت خود باقی است. در نتیجه، همان‌طور که برای مثال الی ویور^۲ در آثار خود استدلال می‌کند، تغییر در توصیف امنیت تنها در جهت گسترش قلمرو آن بوده و عمدتاً بر شرایط موجود در قبل از سال ۱۹۸۹ مبتنی است.^(۴)

نباید فراموش کرد که نهادهای امنیتی قدیمی مبتنی بر نظامی‌گری هنوز هم موجودند و از آنها برای مقابله با چالشهای جدید دوره بعد از جنگ سرد استفاده می‌شود. حتی می‌توان ادعا کرد که هرچند جنگ سرد و پرده آهنین آن دیگر وجود ندارند، دلایل بنیادین تقسیم اروپا هنوز از میان نرفته‌اند. در واقع می‌توان گفت همان‌طور که مک‌اینز^۳ در ابتدای دهه ۱۹۹۰ استدلال

1. Real Politic

2. Ole Waever

3. McInnes

نمود فرآیند تحول در تفکر پیرامون امنیت اروپا و نهادسازی آن، بنیادی‌تر و جدی‌تر از تغییرات غیرقابل انکار در اوضاع و احوال سیاسی این قاره نبوده است، چرا که ماهیت هر دو مفهوم امنیت و نظام اروپایی به طور اساسی تغییر یافته است. (۵) با این حال، از آن زمان تاکنون ناتو به طور قابل توجهی رشد کرده و سایر نهادهای باقی مانده از دوران جنگ سرد نیز در حال تغییرند.

علی‌رغم آنکه در روشهای «نوین» تجزیه و تحلیل سیاستهای امنیتی، نظریات مربوط به امنیت موسع یا گسترده مورد بحث قرار گرفته‌اند، باید گفت همچنان چارچوب قدیمی و مبتنی بر نظامی‌گری امنیت چارچوب مشترک بیشتر این روشهاست. این بدان معناست که در عمل، قلمرو مسایل مربوط به امنیت افزایش یافته تا حوزه‌هایی را غیر از آنچه که به طور سنتی نیز در قلمرو امنیت نظامی جای می‌گرفت، دربرگیرد. ملاحظه قلمرو این «اصلاحات» نشانگر این حقیقت است که حوزه‌های خارج از قلمرو سنتی امنیت نظامی از اهمیت امنیتی برخوردار شده‌اند و این نهایتاً به شکل‌گیری مفهوم امنیت «نظامی» گسترده انجامیده است. (۶) این نوع «اصلاح» توأم با افزایش قلمرو، در عمل تأثیر چندانی بر توسعه کیفی این مفهوم نداشته است. افزایش قلمرو شمول مفهوم امنیت به شکل‌گیری معانی انعطاف‌پذیرتری از این مفهوم انجامیده است. واژگانی چون «امنیت قابل انعطاف»^۱ و «هسته امنیتی»^۲ به کار گرفته شده‌اند. انتخاب این واژه‌ها نشانگر آن است که آنچه روی می‌دهد شاید حتی بدون آنکه خواست کسی بوده باشد چیزی بیش از گسترش مفهوم امنیت نظامی با استفاده از عناصر قابل انعطاف نیست. عناصر «قابل انعطاف» فقط ضمایمی غیرنظامی‌اند که به اصطلاح به دور «هسته امنیتی» تنیده شده‌اند، تا هسته نظامی امنیت را قابل انعطاف سازند. (۷) این عناصر «قابل انعطاف» به طور مستقل نقش یا اهمیتی ندارند، بلکه تنها از دیدگاه امنیت نظامی تعریف و به کار برده می‌شوند. چنانچه خواسته باشیم فعالیت‌های مربوط به امنیت غیرنظامی به طور مستقل حائز معنا و اهمیت باشند، مطمئناً منطقی‌تر آن است که به جای «امنیت قابل انعطاف» از واژه امنیت غیرنظامی یا حتی بهتر از آن از نوعی «امنیت خاص»^۳ مثل امنیت زیست‌محیطی استفاده کنیم.

1. Soft Security
2. Core Security
3. Specific Security

علی‌رغم وجود برداشت‌های انعطاف‌پذیرتر نسبت به گذشته و همین‌طور استفاده از واژگان جدید، گفتمان امنیتی، در سال‌های دهه نود بر توجیه نظریات سنتی امنیت نظامی مبتنی بوده است. به همین دلیل جالب توجه است که یک اتحادیه نظامی مانند ناتو، در تبیین برداشت‌های قابل‌انعطاف‌تر از امنیت بسیار فعال بوده است. به موازات ایجاد مفاهیم تهدیدکننده غیرنظامی جدید، ناتو بر ماهیت سیاسی این اتحادیه تاکید داشته است.^(۸)

«مجمع آتلانتیک شمالی» در تحلیل مفاهیم تهدیدکننده «فشارهای اقتصادی، اختلافات قومی، تخریب محیط زیست، حقوق مربوط به آب، افزایش بیش از حد جمعیت، پناهندگان، بنیادگرایی مذهبی، تروریسم، تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی و ابزار کاربرد آنها و نقل و انتقال تسلیحات متعارف را محتمل‌ترین دلایل در زمینه تهدیدات علیه گسترش دموکراسی شناخته است.^(۹) به نظر می‌رسد ناتو کاملاً بر جنبه‌های عملی گفتمان امنیت در اروپا تسلط دارد. در واقع به نظر می‌رسد این سازمان در تمامی بخش‌ها از نوعی حاکمیت برخوردار است.

در برابر ایده «منعطف شدن» تفکر مبتنی بر نظامی‌گری امنیت، روشن است که یک گفتمان مطلوب جدید درباره امنیت باید منعکس‌کننده و منتج از نظریات مبتنی بر نقد مبنا و شیوه عملکرد تفکرات نوین باشد. نقد نوگرایی شامل گفتمان نوگرایانه سنتی درباره امنیت بوده و به‌طور خاص روش‌های سیاسی مبتنی بر تفسیر نظامی‌گرایانه امنیت را مورد انتقاد قرار داده است. گفتمان انتقادی امنیت متضمن نقد اساسی تخصص‌فعالان بخش نظامی در زمینه امنیت سیاسی و حق انحصاری این بخش نسبت به تضمین امنیت است.

«شباهت» با مفاهیم تهدید نظامی، یکی از عناصر ضروری «امنیتی کردن» حوزه‌های اجتماعی غیرنظامی مرتبط با برداشت موسع از امنیت نظامی بود. بر این اساس آنچه که موجودیت دولت یا جامعه را تهدید می‌کرد می‌بایست از میان می‌رفت. تهدیدات جدیداً تعریف شده و ابزار مقابله با آنها نیز به ظهور روند جدیدی در نظریات می‌انجامد. برای مثال، دیتیرمانک^۱ معتقد است که تعریف گسترده امنیت شامل امنیت کل جامعه یا اجتماع است، نه اینکه تنها منعکس‌کننده موضوعات امنیتی در حوزه نظامی باشد. او به روشنی استدلال می‌کند که هر آنچه نهایتاً و به‌طور بنیادین خودمختاری یک جامعه یا اجتماع (آزادی آن در اقدام در

1. Dieter Mahncke

جهت توسعه خود) را به خطر اندازد، می‌تواند تهدیدی علیه آن جامعه یا اجتماع باشد. واضح است که این تعریف، تفکر امنیتی را به فراسوی نظریات محدود امنیت نظامی رهنمون می‌سازد. مانک در پایان چنین نتیجه‌گیری کرده است که تعریف وی «متضمن آن است که نیروی نظامی که به طور سنتی، ابزاری برای اعمال سیاست امنیتی بوده است، تنها در موارد محدود و به طور مضیق به کار گرفته خواهد شد. (۱۰)

مانک، مسأله تحول مفهوم امنیت را با رویکردی عملی و در نقطه آغازین از دیدگاهی ساده‌انگارانه مورد مطالعه قرار می‌دهد. او در ابتدا این سؤال را مطرح می‌کند که به هنگام بحث درباره امنیت یک دولت، جامعه یا اجتماع، چه چیزی مدنظر است؟ او سپس چنین پاسخ می‌دهد: حفظ استقلال که پیش شرط موجودیت و بقا است.

تضمین امنیت تنها محافظت از حرمت سرزمین همراه با کاربرد زور نیست. بلکه باید به عنوان محافظت از پیش شرط‌های موجودیت و هویت، موضوع امنیت نیز مورد توجه قرار گیرد. به همین دلیل، مانک ناگزیر چنین استدلال می‌کند که احتمال کاربرد ابزارهای نظامی محدود است.

ب. به سوی یک سطح کیفی جدید

برای آنکه به بحثی از نظر کیفی بالنده درباره مفهوم امنیت برسیم، باید از روش عملی مانک سود جوییم. سؤال این است که اساساً امنیت چیست؟ یکی از راههای مطالعه این مفهوم آن است که تحلیلی نظری از مفهوم امنیت به دست دهیم. گرچه می‌توان در مباحث نظری امنیت خاستگاههای این مفهوم را شناسایی کرد، اما به نظر نمی‌رسد بتوان آن را با عمل سیاسی پیوند داد. به عبارت دیگر چنین تحلیلی ممکن است به این مشکل همیشگی بینجامد که نظریه پردازان ماهیت امنیت را بیان می‌کنند و همواره ادعا دارند که دیگران، برای مثال سیاستمداران، درباره امنیت آن گونه که ایشان آن را درک کرده‌اند، بحث نمی‌کنند.

اما رویکرد دیگر آن است که آگاهانه سعی کنیم رابطه‌ی عملی - کلامی موجود بین تحلیل و موضوع آن، یعنی رابطه فرآیند سیاسی و اگر دقیق‌تر بگوییم گفتمان سیاسی با نظریه‌پردازی در مورد آن را حفظ کنیم. این بدان معناست که اساس گفتمان امنیتی به هر ترتیبی که در علم

سیاست تبیین شده باشد، مورد تردید قرار نمی‌گیرد بلکه از طریق طرح سؤال درباره آنچه که «امنیتی می‌شود» و پیامدهای امنیتی شدن آن، مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. در این صورت دیگر نه تنها اساساً مشکلی در مورد «ابهام» واژه امنیت یا اصطلاحات مربوط به آن وجود نخواهد داشت بلکه نکته مهمتر این خواهد بود که گفتمان امنیتی چرا و به چه چیزی اشاره دارد. بدین ترتیب، مسئله عملاً و فقط این است که معنا و منظور سیاسی از «امنیتی کردن» یک موضوع چیست. سیاسی کردن به عنوان یک امر امنیتی از طریق اقدامی در حیطه سیاست امنیتی؛ از نظر روش‌شناختی، به معنای کاربرد نظریات «کنش کلامی»^۱ است. (۱۱)

نظریات «کنش کلامی» که به طور گزینه‌ای به کار گرفته می‌شوند، مبنای نسبتاً مفیدی برای گفتمان «کثرت‌گرا» درباره امنیت ارائه می‌دهند. این بدان معناست که در این نظریات، ارائه تعاریف دائمی، یعنی ثابت یا محدود کننده از امنیت مورد نظر نیست. بدین ترتیب، امنیت عملاً در یک گفتمان سیاسی «عادی» مشخص تعریف می‌گردد. (۱۲) البته مدت این گفتمان ممکن است کوتاه یا بلند باشد و همچنین به علت ویژگی‌های دیگر تغییر یابد. استحکام و اعتبار استدلال‌ات این گفتمان و ارزش‌های تعیین شده ممکن است پیوستاری از نظر خطی غیرمنقطع یا مجموعه‌ای ناپیوسته در ارتباط با زمان، مکان و سایر ویژگی‌های مربوط به اوضاع و احوال باشد. بدین ترتیب هدف این گفتمان در دستیابی به کثرت‌گرایی از طریق ارزش‌ها و عادی بودن از طریق سیاست نه به معنای گسترش بیش از حد حوزه گفتمان نظری درباره امنیت، بلکه به مفهوم هدایت آن به سوی مباحثه‌ای مطلوب در مورد شیوه‌ها و فرصت‌های چندوجهی و کثرت‌گرایانه رویه‌های اجتماعی است.

اگر بخواهیم روشن‌تر صحبت کنیم، تعریف سیاست و امنیت بر اساس نظریات کنش کلامی یا گفتمان، همانطور که برای مثال *توماس فورسبرگ* در تفسیر رویکرد استدلالی به امنیت اعتقاد دارد، به این معنا نخواهد بود که هیچ امنیت واقعی وجود ندارد. (۱۳) برعکس، این تعریف بدین معنی است که امنیتی کردن در کنش‌های کلام محوری صورت می‌گیرد که محل طرح مسایل مربوط به امنیت واقعی‌اند. هرچند ماهیت مرجعیت گونه این کنش‌ها و اینکه اصطلاحاً به جهان واقعی اشاره دارند مورد انکار نیست، در عین حال خود «این کنش‌ها» با

ارایه معنا برای موضوعات «جهان واقعی» در مباحثه و اقدام برای امنیت از اهمیت اساسی برخوردارند. (۱۴) برای توضیح این دیدگاه، بد نیست بگوییم که اتکا بر نظریات «کنش کلامی» به این معنا نیست که موشکهای «واقعی» به عنوان بخشی از «جهان واقعی»، حتی اگر افرادی را مورد تهدید قرار دهند هم متضمن یک تهدید «واقعی» نیستند. البته که چنین است، اینها هم تهدیدند، اما فقط به عنوان مسأله فرعی و مادی از کنش کلامی که معنی و هدف موشکها در آن تبیین می‌گردد.

تفسیر کثرت‌گرا و موسع از امنیت، همچنین فرصتی را برای شکل‌گیری مباحث امنیتی کثرت‌گرایانه ایجاد می‌کند. برای آنکه این فرصت باقی بماند، لازم است اجازه دهیم برخی سؤالات اساسی و مهم در مورد امنیت و البته تا حدودی پاسخ‌های گوناگون بر مبنای تفاسیر مختلف از امنیت مطرح شوند. سؤالاتی چون: چه چیزی امنیتی می‌شود؟، چه کسی یا چه چیزی موضوع امنیت است؟، امنیت شامل چیست؟، شرایط زمینه‌ای امنیت کدام‌اند؟، نظریه امنیت چگونه شکل گرفته است؟، نیاز به امنیت و امنیتی کردن از کجا نشأت می‌گیرد؟، و اینکه امنیت با چه نوع رویه‌های اجتماعی و سیاسی مرتبط بوده و به چه نتایجی منجر شده است؟، باید طرح شوند.

سؤال مربوط به تعیین موضوع امنیت؛ یعنی کسی یا چیزی که امنیتش در معرض خطر واقع است، سؤال چندان دشواری نیست. برای پاسخ‌گویی به این سؤال کافی است دریابیم که در چند مورد باید دست به انتخاب بزنیم. از یک سو، باید تصمیم بگیریم که آیا باید امنیت «افراد» را در رویه‌های اجتماعی مورد نظر قرار دهیم یا در قالب برخی «ساخت‌های اجتماعی». از سوی دیگر، این فرصت وجود دارد که امنیت را بر یک مبنای «متکثر» و پیچیده ساخت. این امر به معنای قبول گروهی کاملاً متفاوت از موضوعات امنیتی نامربوط و حتی متضاد و در عین حال نسبتاً مستقل خواهد بود. در واقع، رویکرد متکثر امکان طرح این سؤال را فراهم می‌آورد که چه کسی حق برخورداری از امنیت را دارد و از نقطه نظر چه کسی باید امنیت ارزیابی شود.

در روابط بین‌الملل، امنیت در نظام دولتی معمولاً موضوع مباحث سنتی بوده است، همانطور که دولت هم موضوع امنیت و عامل اصلی آن بوده است. (۱۵) پیچیده کردن موضوع

امنیت از طریق طرح دو سؤال تبیین شده است: آیا موضوع، امنیت یک فرد، اجتماع، یا دولت و همچنین امنیت ملی یا بین‌المللی (درون دولتی یا بین‌الدولی) است؟ (۱۶) در بیشتر رویکردها، امنیت دولتی و بین‌المللی انتخاب «معقول» شناخته شده است. (۱۷) در واقع‌گرایی سیاسی، دولت بهترین نماینده ممکن برای افراد هم شناخته می‌شود، چرا که می‌تواند امنیت تک‌تک افراد را تضمین کند.

چنانچه گفتمان پلورالیستی به عنوان یک واقعیت پذیرفته شود، باید نمایندگان رهیافت‌های اساسانه هم به ساخت‌هایی که حداقل در تعبیر عمومی امنیت مهم تلقی می‌شوند، فرصتی برای رایۀ آزادانه (توسط افراد یا جوامع) یک برداشت ذهنی از امنیت قایل شوند، حتی اگر برای برداشت سازهانگاران، اعتباری قایل نیستند. این همه به علت پرداختن به موقعیت دولت یا سایر واحدهای اجتماعی در گفتمان امنیتی کثرت‌گرا حائز اهمیت است، چرا که از نظر سازه‌گرایان اجتماعی، فرد در رویه‌های اجتماعی تنها موضوع «طبیعی» امنیت است.

گفتمان کثرت‌گرا که متضمن تنوع موضوعات امنیت است، مشکلات بسیاری را به همراه دارد. هرچه کمیت و کیفیت حوزه‌های مرتبط با امنیت که باید مورد توجه قرارگیرند بیشتر و متنوع‌تر باشد، تبیین جامع امنیت در نظام‌های کلان‌نگر دشوارتر خواهد بود. نتیجه ناگزیر این تنوع آن است که امنیت مشترک یا یک پارچه وجود ندارد، بلکه «حوزه‌های مختلف امنیت» ممکن است با هم در تعارضی حل‌ناشدنی قرار گیرند.

در این اوضاع و احوال، تلاش برای درک ماهیت امنیت به گره کوری از سؤالات پیچیده برخورد خواهد خورد. آیا پرداختن به امور امنیتی به معنای «پناه گرفتن» و «اقدام علیه دشمن» است؟ آیا دشمن در درون یا بیرون «ما» است؟ آیا امنیت، انواعی چون مثبت و منفی دارد که از نظر کیفیت با هم متفاوت‌اند؟

پرواضح است که امنیت و افزایش و کاهش آن، به شدت به روابط موضوع امنیت در اوضاع و احوال خاص، ساختارهایی که در آن تأثیر دارد و ساختارهایی که اساساً در تأمین امنیت مهم تلقی می‌شوند، مربوط است. برداشت سنتی از امنیت در واقع‌گرایی سیاسی موجب می‌گردد مطالعات امنیتی مربوطه معطوف آن دسته از روابط بین‌الدولی شود که از نقطه نظر امنیت نظامی حائز اهمیت‌اند. در حالی که مطالعات امنیتی سالهای ۱۹۹۰ که تحت تأثیر

تفکرات پست مدرن بوده‌اند، (۱۸) بیشتر به بحث درباره مسایل موجود در روابط اجتماعی می‌پردازند. (۱۹) به همین ترتیب، به نظر می‌رسد جنگ‌های دوران کنونی بیشتر به مسایل اجتماعی درون دولتی مربوط‌اند تا مسایل سیاسی بین‌الدولی. (۲۰)

اگر نقطه آغازین برای تعریف امنیت، این عقیده مانک باشد که امنیت به محافظت از شرایط اساساً مهم اجتماع یا جامعه در قبال دشمن مربوط می‌شود، بسیاری از «دشمنی»ها که از اهمیت کمتری برخوردارند باید کنار گذاشته شوند. از نقطه نظر موضوع امنیت، دشمنان داخلی و خارجی می‌توانند به یک اندازه مهم و خطرناک باشند. از دیدگاه واقع‌گرایی سیاسی می‌توان گفت تعریف دشمن خارجی «امری بسیار ساده» است: هر دولت متخاصمی که دست به اقدامات نظامی ستیزه‌جویانه زند دشمن محسوب می‌شود. اگرچه دشمن ممکن است یک موضوع امنیت دیگر با ساختارهای زمینه‌ای خاص خود باشد. از سوی دیگر بر اساس تعریف طرفداران واقع‌گرایی سیاسی، دشمن می‌تواند ضرورتاً چیزی باشد که به ساختار زمینه‌ای خود موضوع امنیت تعلق دارد.

این دشمن «درونی» را می‌توان دشمن «درون دولتی» یا «درون جامعه‌ای» نامید که امنیت دولت یا جامعه را به طور اساسی تهدید می‌کند. به عنوان مثال، می‌توان از عوامل تهدید کننده بقای اقتصادی و فرهنگی جوامع سخن گفت. بدین ترتیب، می‌بینیم که برای درک معنای صحیح «دشمن درونی»، بحث درباره انواع مختلف تهدیدات امنیتی علیه حتی فقط یک موضوع امنیت - یعنی همان جامعه - ضروری است. برای مثال، تلاش در جهت بقا برای جوامع نسبتاً کوچک ممکن است به این نقطه برسد که در آن ادامه حیات اقتصادی و فرهنگی (یا زیست‌محیطی) این جوامع می‌تواند در تعارضی حل ناشدنی با هم قرار گرفته و کل جامعه را به فاجعه بکشاند.

علی‌رغم وجود مشکلات، گفتمان کثرت‌گرا نقاط ضعف مفهوم امنیتی را نمایان می‌سازد که با تصویر بی‌نظیر و مبالغه‌آمیزی که طرفداران واقع‌گرایی سیاسی از دولت به دست می‌دهند، پنهان گشته است. با این حال، هر رویکرد یا رهیافت معقول می‌تواند جنبه‌های مهم و خاصی از امنیت را وارد مباحثات کثرت‌گرا کند. برای مثال، دیدگاه نظامی‌گرایانه بر ابعاد و ویژگی‌های اثرگذاری نیروی نظامی تاکید دارد. این دیدگاه ممکن است به سادگی تمامی رویکردهای

غیرنظامی به امنیت را دست کم بگیرد؛ همان طور که گروه‌های متعصب و هودار جنبش صلح‌طلبی و حامیان ایشان در حوزه پژوهش نیز چنین برخوردی با فعالیتهای نظامی دارند. به همین ترتیب، نظریه‌پردازان مکتب واقع‌گرایی ممکن است تمامی اشکال نظریه‌کنش کلامی را به عنوان گزاره‌های بی‌معنی که ارتباطی با «امنیت واقعی» ندارد رد کنند. هم ایشان به طور هم‌زمان مورد حمله نظریه‌پردازان «ضد - واقع‌گرایی» قرار دارند. به هر حال، باید توجه داشت که هر یک از این رویکردها نکته مهمی را روشن ساخته و در عین حال موضوع مهم دیگری را پشت پرده مجهولات حقیقت ناتمام، پنهان باقی می‌گذارد.

ج. امنیت به عنوان جنبه‌ای ویژه از سیاست

در دهه ۱۹۹۰، امنیت عموماً به عنوان پدیده‌ای شناخته شده است که تنها از نظر حوزه شمول رشد یافته و گسترش آن فاقد تحولات کیفی جدید بوده است. به زبان ساده، حوزه امنیت تنها شامل مسایل نظامی نیست. (۲۱) در این مقاله سعی شده است قدمی در جهت شناخت اصول درک موشکافانه‌تر امنیت برداشته شود. موضوعات نظامی شامل بازی‌های راهبردی یا گسترش فزاینده قلمرو شمول امنیت به برخی حوزه‌های اجتماعی و زیست‌محیطی نیستند هرچند که پیوندهای محکم با امنیت نظامی دولت، تنها عناصر بنیادین مورد نظر در مفهوم امنیت به شمار می‌روند. امنیت در سطحی گسترده‌تر و از دیدگاهی متفاوت به علت ویژگی‌های متفاوت آن، به عنوان موضوعی «سیاسی» و اجتماعی شناخته می‌شود که در آن راه‌حل‌های نظامی تنها برای مشکلات خاصی مناسب‌اند. از این دیدگاه جدید، «سیاست» با استفاده از مفهوم «حائز جنبه‌های مختلف بودن»^۱ درک می‌شود. بدین ترتیب سیاست صرفاً به عنوان جنبه‌های «سیاسی» پدیده‌ها شناخته می‌شود، (۲۲) و در این میان امنیت جنبه‌ای سیاسی است که کاربردی ویژه و ابزاری از روشهای نظامی دارد.

نقطه عزیمت نظری و معتبر برای دیدگاه مزبور این نکته است که برای مثال، سیاست در حوزه امور خارجی از سایر حوزه‌ها جدا نیست و در نتیجه بخش مستقلی به شمار نمی‌رود. نکته مذکور علی‌رغم وجود این حقیقت است که مثلاً در سطح اداری وزارتخانه‌ها، بخشی

1. Aspectuality

برای متخصصان سیاست‌های خارجی وجود دارد. بدین ترتیب سیاست خارجی نتیجه جنبه خاصی از سیاست یعنی امور خارجی است. اعمال نظریه «حائز جنبه‌های مختلف بودن» در حوزه سیاسی - سیاست به مفهوم ابعاد سیاسی امور - به این معناست که سیاست تقریباً در تمامی جنبه‌های فعالیتهای اجتماعی نفوذ دارد، چرا که از لحاظ نظری هر چیزی و هر موضوع طرح شده در مباحثات اجتماعی ممکن است جنبه‌ای سیاسی داشته باشد. البته نظریه «یکپارچگی»^۱ و «حائز جنبه‌های مختلف بودن» در مورد مفهوم سیاست، به این معنا نیست که هیچ حوزه مجزایی برای فعالیتهای خاص در جامعه وجود ندارد. آشکارا می‌بینیم که مثلاً حوزه‌های اقتصادی یا نظامی و حتی حوزه زندگی اجتماعی و اعمال سیاستمداران وجود دارد. بدین ترتیب، همچنان که حوزه‌های سیاست متفاوت است، امنیت هم حوزه‌ای خاص خود دارد. حوزه امنیت شامل سیاست در بسیاری از حوزه‌های فعالیتهای اجتماعی خاص است که جنبه امنیتی در آنها تأثیر دارد.

در نبود هر توصیف نظری - فقط از طریق حفظ نظم سنتی با این عقیده که امنیت بخشی است که به مسایل عمدتاً مرتبط با نظامی‌گری می‌پردازد - گسترش قلمرو امنیت را می‌توان بیشتر پیامد هم‌پوشانی قابل توجه بین حوزه نظامی و سایر حوزه‌های خاص اجتماعی دانست. البته چنین برداشتی می‌تواند به ایجاد قالبهایی ثابت و سلسله مراتبی منتهی شود که ممکن است گرایشات نظامی‌گرایانه داشته باشند. با این حال، نظم «مبهم» قدیمی امنیت در اجتماع - وقتی که با فعالیتهای بخش نظامی پیوند خورد - نمی‌تواند اجازه تفکر درباره امنیت به عنوان موضوعی که محصول ماهیت و شرایط هر یک از مسایل و بخشهاست، به انسان بدهد.

د. سیاست امنیتی

سیاست امنیتی را معمولاً به عنوان اصل یا دکترینی برای تضمین امنیت در اجتماع یا جامعه - و نه به عنوان بخشی از سیاست به معنای استفاده از امنیت به عنوان یک ابزار - می‌شناسند. در فنلاند دوران ککونن^۲، معمولاً مسأله به همین سادگی بود که سیاست امنیتی فنلاند همانی

1. Undivideness

2. Kekkonen

است که پاسیکوی ککونن^۱ تعیین کرده است. مثل همیشه این به معنی «همزیستی مسالمت‌آمیز» و «بی‌طرفی فعال و مسالمت‌آمیز» بود. (۲۳) اصولاً تلقی سیاست امنیتی به ابزار یا به عنوان یک دکترین - به هیچ وجه - «تلقی نادرستی» نیست. فقط به نظر می‌رسد که تلقی از سیاست امنیتی نسبت به سایر حوزه‌های سیاست متفاوت است. در حقیقت، می‌توان گفت ارجاع به دکترینها که به نظر می‌رسد درست فرض شده‌اند، نشانگر آن است که سیاست امنیتی را نه به عنوان موضوعی امنیتی، بلکه همچون نظامی اداری می‌شناسند که شخص هیچ حقی برای دخالت سیاسی در آن ندارد.

در سطح دانشگاهها، معمولاً سیاست امنیتی را به عنوان هدایت سیاسی فعالیت‌های نظامی و مقدمات آن تعریف می‌کنند. (۲۴) در چنین نظریاتی این سیاست امنیتی است که ابزاری را تعریف می‌کند که به واسطه آنها، رفع تهدیدات علیه امنیت طراحی و کمبودهای امنیتی جبران می‌شوند. در واقع‌گرایی سیاسی، «امنیت» و «تهدید» به خودی خود ماهیتی سیاسی ندارند، بلکه واقعیاتی‌اند که به طور عینی وجود دارند. به طور خاص، در مطالعات راهبردی - نظامی، ارزیابی تهدیدات و نیازهای امنیتی در حوزه محاسبه احتمالات قرار می‌گیرند. بر این اساس در یک اجتماع مدرن، سیاستمداران مسئول تصمیم‌گیریهای سیاسی مربوط به امنیت یا بهتر بگوییم، تصمیم‌گیری در مورد حدود سرپیچی از توصیه‌های تحلیلگران نظامی هستند.

در گفتمان امنیتی، مواجهه با «سیاست امنیتی» به عنوان سیاست، دشوار نیست. اما موضوع در واقع چگونگی درک و تعریف تهدید و کمبودهای امنیتی است. انتقاد از نظریه‌پردازان کنش کلامی یا سایر مخالفان عینیت‌گرایی از طریق تمایز قایل شدن بین تهدیدات استدلالی و واقعی البته طی سالهای دهه ۱۹۹۰ رویه‌ای معمول بوده است. منظور از تهدید استدلالی برای مثال آن چیزی که به دلایل سیاسی (۲۵) «گفته شده» یا «خیالی» است، اما بر «ارزیابی‌های علمی» داده‌ها و واقعیات مربوط به امنیت نظامی مبتنی نیست. آیا باید به همین ترتیب درباره امنیت واقعی و خیالی به بحث پرداخت؟

از یک سو، تمایز مزبور از این عقیده معقول نشات می‌گیرد که همواره در جهان ترس‌هایی بی‌دلیل وجود دارد و اینکه شخص باید، مثلاً در این مورد از طریق ارزیابی راهبردی خودسرانه

1. Paasikivi Kekkonen

و مبتنی بر واقعیات، خود را از شر این ترسها رها کند. از سویی دیگر، به سختی می‌توان دلیلی نظری برای دفاع از این مدعی یافت که تهدید به دو نوع واقعی یا خیالی، تقسیم می‌شود. اگر احتمالات را در نظر بگیریم قضیه تا حدودی متفاوت می‌شود، البته باید متوجه باشیم که «حساب احتمالات» هرگز به مانند حقیقت، هیچ مورد خاصی را روشن نمی‌سازد.

درک امنیت و تهدید امری تجربی است؛ بالاخص اگر درک تهدید را، حس کردن پیشاپیش ناامنی بدانیم. کاملاً مشخص است که «حقیقت» مربوط به تهدیدات پیش‌بینی شده تنها پس از تحقق آن تهدیدات روشن می‌شود و البته پس از این امر آنها دیگر تهدید به شمار نمی‌روند. اصولاً تمامی تهدیدات، چه آنهایی که تحقق خواهند یافت، و چه آنهایی که به نوعی به نظر می‌رسد «تنها تهدیداتی خیالی» اند، ماهیتی یکسان دارند که همان دیدن پیشاپیش چیزی بر مبنای طرق مختلف استنباط و نتیجه‌گیری است. بنابراین، اساساً موضوع مهم، تصمیم‌گیری در این مورد است که آیا باید از سگ عصبانی همسایه بترسیم یا از مترسکی ترسناک؟ از روس‌ها بترسیم یا از کاربرد مواد سمی در جنگ‌ها توسط صدام حسین؟

چگونه می‌توانیم وجه تمایز بین تهدیدات «واقعی» و «خیالی» را دریابیم؟ آیا باید بپرسیم منبع خارجی تهدید وجود دارد یا خیر، یا آنکه تهدیدی که از آن می‌ترسیم تحقق خواهد یافت یا خیر؟ آیا با پرسیدن چنین سؤالاتی می‌توانیم حداقل از شر مترسک‌ها رها شویم؟ این سؤالات کمک چندانی نمی‌کنند، چرا که به نظر نمی‌رسد در صورت وجود احساس ناامنی در جامعه و در افراد کسی واقعاً تنها از چیزی چون مترسک وحشت داشته باشد. با این حال، آیا عاقلانه نیست حداقل برای کاهش ترس‌های بی‌مورد سعی کنیم از شر مترسک‌ها رها شویم؟ می‌توان به این سؤال پاسخ مثبت داد و سپس چنین پرسید که آیا این کار، یعنی حداقل تلاش در جهت رها شدن از شر مترسک‌ها - و چنانچه این امر ممکن نباشد - جلدی گرفتن آنها و آماده شدن برای آغاز خصومتها در مقابلشان، تنها هدف تجزیه - تحلیل راهبردی مفهوم تهدید است؟

اگر حقیقت داشته باشد که ما در جهانی از حق انتخاب‌ها و فرصتها با تاریخی روشن زندگی می‌کنیم، آنگاه می‌توان گفت که کل گفتمان درباره تهدیدات واقعی و خیالی تا حدودی بی‌مورد است. تنها راه ممکن برای توجیه این تمایز آن است که تصور کنیم تاریخ جهان دارای

الگویی «جبری» از امور است، درست همان طور که یک پیانوی خودکار، موسیقی خاصی را می‌نوازد. بدین ترتیب، کسی که دانش مناسب را دارد می‌تواند ادعا کند که دیگری ممکن است عقیده نادرستی درباره وضعیت امور داشته باشد و یا برای مثال تهدیدات خیالی نادرستی را هم تصور کرده است. مطالعه راهبرد نظامی که بین تهدیدات «واقع‌بینانه» و «غیرواقع‌بینانه» تمایز قایل می‌شود، بر نگرش عینی‌گرایانه به جهان درست مانند آنچه که در واقع‌گرایی سیاسی هم صورت می‌گیرد، مبتنی است. بر اساس این نگرش برای هر پدیده‌ای تنها یک حقیقت، معنی یا تفسیر وجود دارد. به عبارت دیگر رابطه علی میان تمامی مسایل، قابل شناسایی است و بهتر از همه آنکه عملکرد صحیح در جهان تنها یک راه ممکن دارد. اما چگونه است که در این نگرش جایی برای سیاست نیست؟

از این دیدگاه می‌توان گفت که واقع‌گرایی سیاسی روشی کاملاً بدبینانه است. از آنجا که به نظر می‌رسد در این نظریه، سیاست به عنوان راه معقول اداره امور اجتماعی در دنیای مدرن پذیرفته شده است، اصولاً تنها سیاستمداران و البته فقط به علت دموکراسی و آزادی! فرصت اتخاذ تصمیمات نادرست را دارند. از دیدگاه واقع‌گرایی سیاسی، هیچ گزینه واقعی برای به هم ریختن نظم حقایق پیش‌رو وجود ندارد اما فرصتی برای این کار هست. می‌توان گفت سیاستمداران گاهی «الگوی تاریخ» را تغییر می‌دهند، لیکن وضعیت بار دیگر به حالت اول برمی‌گردد: در این وضعیت جدید اگر به قدر کافی خردمند باشیم، خواهیم دانست که چگونه «درست» عمل کنیم. بر این اساس می‌توان دریافت که چرا سیاستمداران نباید از دیدگاه واقع‌گرایی سیاسی در مسأله امنیت دخالت کنند.

گفتمان مربوط به تهدیدات «واقعی» و «غیرواقعی» در تفکر امنیت نظامی وقتی بیشتر قابل درک خواهد بود که یک مفهوم تهدیدآمیز «بدیهی» مطرح باشد. یک دولت همسایه و متخاصم، نیروی نظامی خود را در مرزها سازماندهی کرده و با سخنان سیاسی خصومت‌آمیز از آن حمایت می‌کند. چنین وضعیتی معمولاً امکان می‌دهد تهدید مزبور، علی‌رغم عدم ارایه هیچ دلیل علمی به علت عدم تحقق آن تهدید تا آن زمان، به عنوان یک «تهدید واقعی» ارزیابی گردد. در واقع پدیده‌های عینیت یافته اساساً ماهیت تمامی تهدیدات را تشکیل می‌دهند و اگر

آنها فقط شامل تهدیدات و امیدهای «تحقق نیافته» باشند، دیگر نمی‌توانیم آنها را تهدید به حساب آوریم. در مورد تهدیدات، ما تنها می‌توانیم به فرضیات و پندارها تکیه کنیم. حقیقت طنزآلود این است که در استدلال درباره امنیت و احساس تهدید، به این نتیجه می‌رسیم که این مفاهیم چندان با محاسبات علمی مرتبط نیستند. البته روش دقیق و علمی در راهبرد و امنیت نظامی وجود دارد که مستلزم دانش تخصصی کاملاً پیشرفته است. (۲۶) بر اساس این روش که از نوع آکادمیک و مستلزم سطح بالایی از دانش است، «افراد غیرحرفه‌ای» و سیاستمداران متوسط، تنها می‌توانند به امنیت آسیب برسانند، اگرچه دموکراسی سیاسی بر چیزی غیر از این تأکید دارد.

بر اساس گفتمان فوق به نظر می‌رسد موضوعات امنیت و احساس تهدید پدیده‌های عادی انسانی یا بهتر بگوییم اجتماعی‌اند که به حوزه ملاحظات اجتماعی یعنی سیاست تعلق دارند. ارزیابی امنیت و تهدید هرگز بر واقعیات بلافصل مبتنی نیست، بلکه همواره استدلال‌های غیرمستقیم اساس آن را تشکیل می‌دهد. درک این مفاهیم به تفسیر ماهیت بنیادین آنها بستگی دارد. اگر بخواهیم در این مورد از ارسطو کمک بگیریم، خواهیم گفت موضوعات امنیتی معمول‌ترین امور «دانش عملی»^۱ می‌باشند که همانگونه که از نامش برمی‌آید و برخلاف دانش نظری^۲ از رفتار اجتماعی انسان مستقل نیست. (۲۷) بنابراین، بر اساس توصیه ارسطو، وقتی به موضوعات امنیتی می‌پردازیم، باید از دلایل عملی استفاده کنیم.

نتیجه‌گیری

اگر سیاست‌های امنیتی ماهیتاً موضوعاتی سیاسی باشند، بی‌تردید این امکان وجود خواهد داشت که چند موضوع مستقل و متفاوت امنیت را در جوامع گوناگون بازشناسی کنیم. بنابراین، اینکه کدام حوزه امنیت را باید در هر لحظه موضوع «حائز اهمیت» به حساب آورد، تنها به دلایل عملی در جوامع سیاسی بستگی دارد. اگر به نظر می‌رسد که امنیت دولت برای اکثریت یک جامعه سیاسی که قادر به تصمیم‌گیری در خصوص سیاست‌های امنیتی در

1. Practic

2. Theoretike

اجتماع‌اند، حائز اهمیت باشد، ایشان باید هم آن را برگزینند، اما در برخی موارد خاص، ممکن است امور اجتماعی یا جامعه در وضعی باشد که لازم شود امنیت دولت را به علت اهمیت بیشتر موضوعات امنیت دیگری فراموش کرد. به همین دلیل، اینکه چرا برخی اقلیت‌های قومی ممکن است از استدلالات امنیتی خود به این نتیجه برسند که باید علیه قدرت‌هایی که تهدیدشان می‌کنند، حتی اگر در داخل همان جامعه باشند، قیام کنند، کاملاً قابل درک است.

همان طور که قبلاً گفته شد، ضمن اینکه به راحتی می‌پذیریم «تفاوت‌هایی» بین اهداف چند موضوع امنیت مختلف وجود دارد، باید این حقیقت را قبول کنیم که حتی برای یک موضوع امنیت مستقل هم چند هدف متضاد و متناقض وجود داشته باشد. از نظر تحلیل، به سادگی می‌توان ملاحظه کرد که چگونه ممکن است اهداف اقتصادی، زیست‌محیطی و فرهنگی در جوامع در مسیر برخورد با هم هدایت شوند. بنابراین، چنانچه این امر به وقوع بپیوندد، حل مشکل، مسئله‌ای فقط سیاسی خواهد بود که اگر ممکن نگردد بحرانی امنیتی به وجود خواهد آمد.

هدف گفتمان امنیت متکثر و گسترده ایجاد امکان برای مباحثات در مورد امنیت متنوع است. اگر بپذیریم که چیزی به جز دولت می‌تواند موضوع امنیت باشد، بدون شک حوزه‌های بسیاری از امنیت غیرنظامی وجود خواهد داشت که روشهای نظامی کمکی به آنها نخواهد کرد. این همه تاکید بر تکثرگرایی بدین معنا نیست که بخواهیم ارزشهای تفکر امنیت نظامی و روشهای نظامی را نادیده بگیریم، بلکه می‌توان آن را تلاشی در جهت تعیین جایگاه صحیح تفکر امنیت نظامی به عنوان رهیافتی جزئی و خاص در مورد برخی مسایل بسیار ویژه در حوزه گسترده گفتمان امنیتی در جوامع دانست. امنیت هر چه بیشتر از طریق روشهای غیرنظامی تقویت شود، نیاز کمتری به تلاش در جهت استفاده از روشهای خشونت‌آمیز نظامی در حل مسایل امنیتی خواهد بود. امنیت از لحاظ گفتمانی موضوعی تماماً سیاسی است.

* Huru, Jouko, "Towards pluralistic and extended security", **Finland**, Tampere Peace Research Institute, University of Tampere, Workshop No 18, March 1999.

یادداشت‌ها

1. see: Waever, Ole, *Securitization and Desecuritization*, Working Papers 5/1993, Copenhagen, Center for Peace and Conflict Research, 1993.
2. Buzan, Barry, et al, *Security, A New Framework For Analysis*, London, Lynne Rienner, 1998, p.2.
3. *Securitization and Desecuritization*, op. cit.
4. Waever, Ole, et al, *Identity, Migration and The New Security Agenda in Europe*, London, Pinter, 1993.
5. McInnes, Colin, "Alternative defence", Colin McInnes(ed), *Security and Strategy in the New Europe*, London & New York Routledge, 1992.
6. Dorman, Andrew, Treacher, Adrin, "European Security, an Introductio" to security issues" in *Post – Cold War Europe*, Aldershot, Dartmouth, 1995, pp 3-6.
۷. تمایز مفهومی میان امنیت قابل انعطاف و هسته امنیتی، ظاهراً با گفتمان ناتو پیرامون جداسازی کارکردهای اصلی و فرعی (قابل انعطاف‌تر) این اتحادیه هماهنگ است.
8. NATO Communigues, "Text of statements, dedarations and final communigues, issued at meeting held at ministerial level during 1991", *NATO Office of Information and Press*, 1991.
9. North Atlantic Assembly, America and Europe, "The Future Of NATO and the Transatlantic Relationship", Final Report of the North Atlantic Assembly Presidential Task Force.
10. Mahnke, Dieter, "Parameters of European Security", Western European Union, Institute for Security Studies, Chaillot Papers, September 1993, p.8.
11. Ibid, p.3.
12. *Securitization and Desecuritization*, op.cit, pp 183 - 256.

۱۳. در مورد گفتمان سیاسی نک:

Dryzek, John, *Discursive Democracy, Politics, Policy, and Political Science*, Cambridge, Cambridge University Press, 1990.

14. See: Forsberg, Tuomas, "Laaja vai suppea turvallisuus?", *Kosmopolitics*, Vol.26, No3, 1996, pp5 – 26.
15. Lipschutz, Ronnie, "Negotiating the boundaries of difference and security at millenniums end", in *On Security*, New York, Columbia University Press 1995, pp 212 - 228.
16. See: Buzan, Barry, *People, States & Fear, An Agenda For International Security Studies in the Post – Cold War Era*, London, Lynne Rienner, 1991.
17. See: Paugh, Michael (ed), *European Security Towards 2000*, Manchester, Manchester University Press, 1992, pp.2-7.
18. Ibid.
19. *Securitization and Desecuritization*, op. cit.
20. "Negotiating the boundaries of difference and security at millenniums end", op.cit, p. 4.
21. Ibid, p 218.
22. "European security, an introduction to security issues", op. cit, pp. 3-6.
۲۳. این عبارت، بسط برداشت کلاسیک از سیاست است. آن‌گونه که برایان فی استدلال می‌کند: «سیاست به تلاش سنجیده مردم برای نظم بخشیدن، هدایت و کنترل مسایل و فعالیت‌های جمعی‌شان، تعیین اهداف جامعه‌شان و ارزیابی و تحقق این اهداف اشاره دارد.»
24. Apunen, Osmo, *Tilinteko Kekkosen Aikaan, Ulkopolittinen Valta Ja Vallankaytto Suomessa*, Helsinki, Kirjayhtyma, 1984.
25. Visuri, Pekka, *Turvallisuuspolitiikka Ja Strategia*, Helsinki, WSOY, 1997.
26. "Laaja vai suppea turvallisuus?", op.cit, pp. 9, 15.
27. *Turvallisuus Politiikka Ja Strategia*, op.cit.